

# در پرتو مشروطه خواهی

شیخ اسماعیل محلاتی

آنچه در زیر می آید، از کتاب «در پرتو مشروطه خواهی (متن اصلی رساله لثالی المربوطه فی وجوب المشروطه)»\* برگرفته شده و دربرگیرنده مقدمه کتاب به قلم جناب آقای اسماعیل روحانی درباره زندگی و آثار شادروان شیخ اسماعیل محلاتی، و نیز پاسخهایی است که در آن دوران به مغالطه های مخالفان مشروطیت داده شده است.

میرزا حسن آشتیانی - که هر دو از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بودند - بهره گرفت. در نوزده سالگی به حوزه نجف رفت و در کلاس درس استادانی چون آخوند ملاحسین اردکانی، آقاسید حسین کوه کمره ای، علامه میرزا حبیب الله دشتی و میرزای شیرازی (صاحب فتوای تحریم تنباکو) - حوزه درس میرزای شیرازی در سامرا بود و شاگردان ایشان را اصحاب سامرامی نامند - شرکت جست. گفتنی است این استادان نیز همگی شاگردان حوزه شیخ انصاری بودند. مرحوم محلاتی در سال ۱۲۹۴ هـ. ق به بروجرد عزیمت کرد و تا سال ۱۳۱۲ هـ. ق در آنجا به تدریس

در میان متون مشروطه «تنبیه الامه و تنزیه المله» اثر مرحوم نایینی شناخته شده ترین رساله مذهبی است، اما نخستین رساله ای که از سوی علما در باب مشروطیت منتشر شد، کتاب «لثالی المربوطه فی الوجوب المشروطه» اثر ارزشمند مرحوم شیخ محمد اسماعیل محلاتی است. آیت الله العظمی شیخ اسماعیل محلاتی در سال ۱۲۶۹ هـ. ق در محلات دیده به جهان گشود و پس از طی تحصیلات مقدماتی نزد پدر بزرگوارش (مرحوم آخوند ملاعلی محلاتی) در شانزده سالگی جهت ادامه تحصیل به تهران رهسپار شد و از محضر علمایی چون حاج میرزا ابوالقاسم نوری تهرانی و حاج

شیخ علی محمد بروجردی، آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی، آیت‌الله شیخ بهاء‌الدین محلاتی، شیخ محمد محلاتی (فرزند استاد)، آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، آیت‌الله میلانی، آیت‌الله خوبی، شیخ محمد عبده بروجردی، سید هبه‌الدین شهرستانی (وزیر فرهنگ دولت عراق در دهه ۵۰ و نویسنده معاصر عرب)، حاج میرزا حسن سیادت سبزواری، سید کاظم عصار، آقا میرزا احمد آشتیانی و آقا سید جواد خامنه‌ای را می‌توان نام برد.

به جز کتاب گرانقدر «لئالی المربوطه فی الوجوب المشروطه»، آثار فراوان دیگری از این عالم بزرگوار به جای مانده که از آن میان دو کتاب «تنقیح الابحاث فی احکام نفقات الثلاث» و «انوار العلم والمعرفه» به چاپ رسیده است.

کتاب «در اصول فقه» که به ادعای بزرگان علم اصول، حاوی نوآوری‌هایی در این عرصه است و همچنین رساله‌های بسیار دیگری در مباحث علوم الهی از مرحوم محلاتی وجود دارد که هنوز به چاپ نرسیده‌اند.

آیت‌الله محلاتی در سال ۱۳۲۷ ه.ق به‌عنوان یکی از پنج مجتهدی که بنا بر متمم قانون اساسی مشروطه باید در مجلس منصوب می‌شدند در نظر گرفته شد، اما ایشان انصراف خود را اعلام کرد. این عالم بزرگ در سال ۱۳۴۳ ه.ق در نجف اشرف دیده از جهان فرو بست و در یکی از حجره‌های جنب حرم مولایش

○ در میان متون مشروطه «تنبيه الامه و تنزیه المله» اثر مرحوم نایینی شناخته شده‌ترین رساله مذهبی است، اما نخستین رساله‌ای که از سوی علما در باب مشروطیت منتشر شد، کتاب «لئالی المربوطه فی الوجوب المشروطه» اثر ارزشمند مرحوم شیخ محمد اسماعیل محلاتی است.

پرداخت و پس از آن، بار دیگر به نجف برگشت و تا پایان عمر در آنجا مقیم شد. مرحوم میرزای شیرازی در آخرین روزهای عمرش، شیخ اسماعیل را «چشم و چراغ حوزه» خود می‌دانست. شیخ پس از فوت میرزا با وجود اصرار علما، مرجعیت و پیشوایی را نپذیرفت: «در مدرسه مروی که طلبه بودم هدف طلاب را خالص نیافتم و دیدم که جهت کسب علم و احراز مناصب دنیایی در لباس روحانیت، به این رشته و کسوت رو کرده‌اند.» شیخ این استدلال را دلیل حضور دوباره‌اش در نجف ذکر می‌کند. هر چند آنجا را نیز مطلوب خود نمی‌یابد و می‌گوید:

«در بسیاری، هوای نفس را غالب دیدم و چون چنین دیدم در نجف گوشه عزلت گزیدم و تنها به تحقیق و تألیف و تربیت شاگردان خصوصی، به دور از نام و شهرت، پرداختم.»

مرحوم شیخ در حوزه به روشنفکری و اندیشمندی شهره بود، از این رو آن‌گاه که مشروطه خواهان برخاستند وی نیز در کنار رهبر روحانی مشروطه، آخوند ملا کاظم خراسانی، وارد مبارزه شد و نخستین اثر در باب مشروطیت و حکومت مردمی را منتشر ساخت. مرحوم محلاتی در این کتاب، با تمسک به فقه، دو دلیل عمده بر وجوب مشروطه بیان می‌کند:

۱- چون حکومت مشروطه مخالف استبداد و حکومت فردی مانع نفوذ اجانب است و بنابراین در حکم امر به معروف و نهی از منکر است.  
۲- حکومت مشروطه جلوی ظلم حاکمان مستبد را می‌گیرد و در نتیجه مبارزه با ظلم و تجاوز به حقوق ملت است.

در هنگامه استبداد صغیر محمد علی شاه، که دست‌هایی در کار بود تا کشور را به شرایط استبدادی پیشین بازگرداند، مرحوم محلاتی با صدور اعلامیه‌هایی از نجف، خطاب به مردم ایران و پیشوایان آزادی، حمایت از مشروطه را به مثابه حمایت از امام زمان (عج) و مخالفت با آن را در حکم جنگ با امام زمان (عج) قلمداد کرد.

بزرگان بسیاری به انحاء مختلف از محضر آیت‌الله محلاتی توشه بر گرفته‌اند، از آن جمله آیت‌الله العظمی

خوش باور نگردد پس به لسانی واضح و بلاغی مبین گفته می‌شود خلاصه آن مغالطات پنج است.

مغالطه اول - آن که دین اسلام که نقصی ندارد تا آن که به قانون جدید تکمیل شود، بلکه حکم هر چیزی حتی [ارش و خدش] معین شده در این صورت و کلای ملت چه قانونی از روی مشورت مقرر می‌دارند.

اگر که برخلاف حکم خداست که در دین اسلام برقرار شده و می‌خواهند که آن را موقوف کنند و قانون خود را جای آن بگذارند پس دین تازه‌ای اختراع کرده کافر شده‌اند.

و اگر که غرض نه رفع احکام اسلامی است، بلکه مقصود استکشاف حکم اسلامی است که تمیز دهند و تعیین نمایند پس فاسق شده‌اند چرا که کشف احکام شرعی نمودن شغل مجتهدین است که از روی مراجعه به کتاب و سنت استعلام نمایند نه هر بزاز و بقالی که وکالت گرفته و به عقل ناقص او هر چه می‌رسد می‌گوید.

و اگر که اصلاً به احکام شرعی کار ندارند فقط غرض آنها تعیین دستورالعمل حکام عرف و مأمورین دولت است که در اشغال دولتی و عمل حکومتی چگونه رفتار نمایند. پس این مطلب دخلی به مجتهدین ندارد و راجع به حکم شرع نیست که وجوب آن را به علمای نجف اشرف نسبت می‌دهند، بلکه مخالفت آن را در حکم محاده و محاربه با امام زمان می‌شمارند.

جواب - هر کس که ادنی خبرتی در این امور دارد به واضحی می‌داند که کار و کلای بیچاره تکلم کردن در احکام دینی نیست و غرض آنها نه به تغییر دادن دین است و نه تمیز دادن و تعیین حکم شرع نمودن نه از احکام عبادات سخن رانند و نه در مسائل معاملات تکلم کنند و نه قضا و شهادت و نه حدود و دیات و نه سایر ابواب فقیهه را مورد بحث خود قرار دهند. فقط محل گفت و گوی آنها امورات عامه و سیاسیات کلیه مملکت است که شعب و شئون آن متعدد و هر شعبه از آن به یکی از ادارات دولتی راجع است و همه در تحت استیلای استبداد و ملعبه حواشی و اطراف و مقدمه شهوات بطنیه و فرجیه آنها است و مقصود از مشورت و کلا آن است که تمام شعب و شئون امور مذکوره در تحت ضابطه و قانون

○ مرحوم محلاتی با تمسک به فقه، دو دلیل عمده بر وجوب مشروطه بیان می‌کند:

۱- چون حکومت مشروطه مخالف استبداد و حکومت فردی مانع نفوذ اجانب است و بنابراین در حکم امر به معروف و نهی از منکر است.

۲- حکومت مشروطه جلوی ظلم حاکمان مستبد را می‌گیرد و در نتیجه مبارزه با ظلم و تجاوز به حقوق ملت است.

علی (ع) به خاک سپرده شد. از ایشان پنج فرزند پسر به جای ماند: شیخ محمد محلاتی: علامه مجاهد و نویسنده کتاب معروف «گفتار خوش یار قلی»، شیخ علی محلاتی: مجاهد شهید راه آزادی، مرحوم حسن روحانی، مرحوم شیخ محمد حسین روحانی و مرحوم مهندس ابوتراب روحانی.

باشد تا چاپ کتاب «الثالی المربوطه فی وجوب المشروطه» آغاز راه نشر آثار این اندیشمند بزرگ شود. نامش بلند باد.



... و به اینجا منتهی شد و اختتام یافت این رساله شریفه در اوایل سنه ماضیه ۱۳۲۶ تا این که در این اوقات که ایام شهر اول است از سنه حاضر هزار و سیصد و بیست و هفت مکتوبی دیگر از بعضی از اعوان ظلم و جنود استبداد مشهود افتاد که در اعانت استبداد نفسی تازه زده و بعضی از مواد شکوک ماضیه را به لباس مغالطه دیگر جلوه داده که بر عوام فریبی آن مغالطات سابقه افزوده شود و بعضی از مغالطات دیگر هم بر آن اضافه کرده و در مقام اشاعه آن برآمده. پس تکلیف اسلامی خود را چنان دید که خاتمه بر این رساله مزید کند و فساد آن مغالطات را بر عموم خلق ظاهر سازد تا که موجب فریب اشخاص ساده و مردمان

از آنها تخطی نکنند تا که تنظیم مملکت اسلامی به حال خود بماند.

و غرض از انعقاد مجلس شور او تعیین امنا در این دوره غیر از این چیز دیگری نباشد و کلیات مواد قانون اساسی که قانون مملکتی ایران است و به مشورت و کلا مقرر شده از این گونه مطالب بیرون نیست چنانچه به اندک ملاحظه معلوم می شود.

و از این کلام صداقت انتظام واضح و روشن شد که اقدام کردن به مشاورت در تعیین مصالح و مضار مملکت اسلامی و معین کردن و تمیز دادن آنچه که اجرای آن در مقام عمل موجب آسایش نوع مسلمین و حفظ مملکت آنها از شرور داخله و خارجه باشد از جمله فواید عمومی است که وجود آن در نظام کل دخیل است و مثل سایر مصالح کلیه کفائیه در هر زمان بر جماعتی از مسلمین که اهلیت این مقام برای آنها بوده باشد قیام و اقدام به آن واجب و لازم است بلکه رکن رکن سایر امور کفائیه و از همه آنها اقوی و اهم است چرا که مدخلیت آن در نظام و انتظام دین و دنیای عموم مسلمین از مابقی بالاتر و بیشتر است و از این جهت است که در قرآن کریم در سوره مبارکه شوری آن را در عداد اجتناب از کبایر و فواحش و اقامه صلوه که از اهم فرایض دینیه است ذکر فرموده و می فرماید:

و ما عند الله خیر و ابقی للذین امنوا و علی ربهم یتوکلون و الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و اذا ما

○ در هنگامه استبداد صغیر محمد علی شاه، که دست هایی در کار بود تا کشور را به شرایط استبدادی پیشین بازگرداند، مرحوم محلاتی با صدور اعلامیه هایی از نجف، خطاب به مردم ایران و پیشوایان آزادی، حمایت از مشروطه را به مثابه حمایت از امام زمان (عج) و مخالفت با آن را در حکم جنگ با امام زمان (عج) قلمداد کرد.

مضبوط در آید و حدود نفعه برای آنها مقرر شود و خودسری و خودرأیی استیلائی جور که معنای استبداد غیر از آن نیست از بین برود.

و اما جهت آن که تقویت این مطلب بر هر مسلمان لازم و تضعیف آن و قلع و قمعش بر همه کس حرام و در حکم محاربه با امام زمان (عج) است.

پس چنانچه مکرر دانسته شد آن است که تحدید استیلائی جور به حدودی خاصه که موجب خلاصی نوع مسلمین از هرج و مرج و باعث انتظام مملکت اسلامی است هم تقلیل ظلم است و هم در این جزء از زمان موجب حفظ بیضه اسلام<sup>۲</sup> خواهد بود از تهاجم کفار و سعی در تضعیف یا هدم<sup>۳</sup> آن سعی در تقویت کفر و هدم بنیان علم اسلام است نعوذ بالله منه.

و از این بیان اگر چه بر سبیل اجمال اموری که مورد تقنین قانون است و به صواب دید و کلا که قوه مقننه و عقول نظریه مملکت اند بایست در هر زمان در تحت ضابطه در آید دانسته شد و لکن مزیداً للتوضیح گفته می شود که بر هیچ مسلمان بصیری گویا مخفی نباشد که تنظیم مملکت اسلامی و حفظ نمودن مسلمین از شرور داخله و خارجه در شریعت مطهره اسلامی بر هر کس واجب است و بایست در هر زمان که باشد به حسب و سع خود در این باب کوتاهی نکنند و این حکم کلی اسلامی مثل جمیع احکام کبرویه<sup>۴</sup> و واجبات کلیه اسلامی از هر گونه تغییر و تبدیل مصون و محفوظ است و الی یوم القیامه باقی و برقرار خواهد بود و لکن صغریات<sup>۵</sup> مصالح و مفاسد مملکت و مصادیق منافع و مضار ملکیه که مراعات آنها موجب انتظام مملکت است به حسب اقتضای اوقات و اختلاف عادات و انقلاب حالات مختلف می شود و در تحت میزانی معین و ضابطی مخصوص نیست که همیشه به یک نسق باشد و طریق تعیین آن در هر زمان انظار عقلای مملکت و عقول امنای ملت است که در موازین سیاسی و شعب و شئون آن با خبرت و بصیرتند که از روی مشورت و صواب دید یکدیگر به حسب صلاح آن دوره جمیع جهات و حیثیات آن را در تحت میزانی محدود و قانونی مضبوط در آورند و اجزای اجرائیه را که انتظام امور کلیه در تحت استیلائی آنهاست به عمل به آنها و ادارند که در موقع عمل

غضبوهم یغفرون والذین استجابوا للربهم و اقاموا الصلوه و امرهم شوری بینهم و ممارزقناهم ینفقون.<sup>۷</sup>

و چیزی که موجب اندراس<sup>۸</sup> و انطماس<sup>۹</sup> این فریضه اسلامیة گردید و وجوب آن را از اذهان نوع مسلمین بالمره محو و نابود ساخت استبداد سلاطین بود که از مبدأ خلافت خلفای بنی امیه تدریجاً قوت گرفت و خلافت اسلامیة که مبنای آن بر مجرد حفظ مصالح اسلامیة و حراست حقوق مسلمین و نگهداری آنها بود و به مشاورت عقلای امت و معاونت انظار صحیحه آنها در موقع حاجت مصلحت از مضرت تمیز داده شده و در موقع اجرا گذارده می شد به تأمر و ترفع من عندی<sup>۱۰</sup> مبدل شد و مصالح و مضار مسلمین مقهور خیالات شخصیة و تابع ارادات یک نفر گردید و برای احدی یارای دم زدن از مصالح مسلمین بر خلاف رأی فاسد خودپرست او باقی نماند و بدین سبب نظر داشتن عقلای امت در مصلحت نوعیه اسلامیة خود و اخوان دینی با آن که جاری و معمول بود بالمره متروک و مهجور گشت و خورده خورده اصل وجوب شرعی و لزوم کفایی آن به کلی نسیاً منسیاً<sup>۱۱</sup> گردید.

و در این دوره بنا هست که به مشیت الهیه و توجه غیبی امام غایب (عج) این امر منسی<sup>۱۲</sup> که سالها بر او گذشت و به واسطه ظلم ظالمین «لم یکن شیئاً مذکور»<sup>۱۳</sup> بود دوباره در موقع تذکر گذارده شود و مثل صدر اسلام در مابین مسلمین جاری و معمول گردد و نوع ملت و عقلای مملکت در مصالح نوعیه ملکیه ناظر و دیده بان باشند و اطاعت نمودن آیه مبارکه و امرهم شوری بینهم را فریضه ذمت<sup>۱۴</sup> خود شمارند.

بنابراین به حسب اقتضائات این دوره بر نوع عقلای مملکت خاصه علما که نظر عموم خلق در امور نوعیه عامه متوجه به آنهاست لازم است که در امور سیاسیة و علم تدبیر منزل و تدبیر بلد و مملکت نظر اندازند و در شعب و شئون آن از هر جهت و هر بابت مستحضر شوند تا مصالح مملکت اسلامیة را به حسب اقتضای وقت از مضار آن تمیز دهند و در موقع حاجت بر طبق آن ارائه و ارشاد نمایند و به جهت اشراج<sup>۱۵</sup> ذهن در معرف به امور سیاسیة و وضوح جهات آن تأمل نمودن در

کلمات بینات حضرت مولی الموالی سلام الله علیه خاصه کتابی که از آن بزرگوار در این باب به مالک اشتر رضی الله عنه شرف صدور یافته برای نفوس مستعد بهترین قائلت و خوش ترین دلیل است. خاصه به انضمام آن به کتبی که در این باب معد<sup>۱۶</sup> است خصوصاً آنچه که به قلم متأخرین که اقرب و انسب است به این زمان جاری گردیده.

خداوند کریم جلت عظمته توفیق خود را رفیق همه ماها بفرماید که در اطاعت نمودن تکالیفی که به حسب اختلاف از زمان بر ما وارد می شود مساهله و مسامحه نکنیم.

مغالطه دوم - تصرف نمودن در امور عامه سیاسیة که موجب انتظامات عامه باشد و ولایت آن در زمان غیبت مختص به حکم شرع است پس برای و کیلی که مجتهد نباشد حق مداخله کردن او در این امور به هیچ وجه ثابت نیست.

جواب - اولاً آن که هیئت و کلا به مقتضای قانون اساسی بایست که هیچ وقت از عده ای از مجتهدین عظام خالی نباشد تا امنای ملت به همراهی آنها در امور عامه مشورت کنند. پس دخول سایرین در مشاورت بنا بر این بدون اذن و اجازه مجتهدین نخواهد شد و ثانیاً اگر که فرض کنیم که تصرف نمودن در امور سلطنتی به خود حکام شرع تفویض شود و کسی که از روی جور در آنها متصرف است بالمره رفع ید از آن نموده به حاکم شرعی ایکال نماید. آن حاکم شرعی را نمی رسد که من عندی به اراده شخصیة خود در آن امور رفتار نماید. بلکه بایست که بر طبق آنچه نظر عقلای مملکت اقتضا دارد عمل کند و این امور ملکیه را به صواب دید آنها در تحت میزان درست در آورد و به موقع اجرا گذارد. چنانچه در صدر اسلام معمول بوده که در کلیه امور سیاسیة مملکت بایست به مشاورت عقلای بزرگ رفتار نماید. اگر چه خلیفه و رئیس اجراء یکی بوده چنانچه بر اهل تاریخ مخفی نیست.

و سر این مطلب آن است که حاکم شرع مالک شخص امور مسلمین نیست تا که بتواند تصرف در آنها بنماید به اختیار شخصی استقلال خود (کتصرف

ولکن نوع عقلای امت که عدم کفایت آنها را در این مقام مشاهده کردند بایست که خود آنها این مصلحت نوعیه کفائیه را به عهده بگیرند و هر چه که مقتضای انظار آنها باشد به آن حاکم شرع در موقع اجرا عرضه بدارند.

و اگر که ولایت حاکم شرعی مختص به موقع اجرا نباشد، بلکه در تمیز مصالح از مضار و تعیین طرقی که وسیله حفظ حقوق است نیز ولایت داشته باشد. پس لازمه آن این شود که انظار عقلای امت در قبال او بالمره ساقط باشد و در عداد مجانین و اطفال در این مقام محسوب شوند و بر همه آنها تعبد به نظر او و هر چه که اقتضای آن باشد لازم شود و حق نفی و اثبات و رد و قبول برای آنها در این مقام نباشد.

و بایست که حقوقی که برای نوع امت در مملکت اسلامیّه ثابت است به اطلاقها<sup>۱۸</sup> ثابت نباشد بلکه مقید باشد به حدودی که به نظر ولی تحدید گردد و مقصور شود به موازینی که نظر او اقتضا کند و حال آن که اطلاق حقوق و مقید نبودنش بخصوص آنچه مقتضای این طریق خاص است از صدر اول بین المسلمین من غیر نکیر<sup>۱۹</sup> معلوم بوده و از این جهت خلفای آن دوره در این مقام مسئول امت واقع می شده اند با این که در اصل خلافت آنها نوع مسلمین انکاری نداشتند.

و اگر که ولایت خلیفه مختص به موقع اجرا نبود و در موقع نظر هم ثابت بود و نوع مسلمین چنانچه در مقام عمل و اجرا محجورند از تصرف مگر به نحو اطاعت و متابعت ولی همچنین محجور بودند از اعمال فکر و رویه در تمیز منافع ملکیه از مضار آنها و نظر آنها ساقط بود در این باب. پس مسئولیت خلیفه از طرف ملت در این مقام معنی نداشت.

و حاصل سخن آن که حارس مصالح امت و حافظ حقوق نوع مسلمین در غیر مغصوم ولی در عمل و اجراست که پس از تشخیص مصالح سیاسیه در تعیین منافع و فواید ملکیه به حسب نظر نوع عقلای آنها هر چه اقتضا کند در مقام اجرا برآید و عمل کردن به آنها را وسیله حفظ ممالک اسلامیّه و حقوق مسلمین قرار دهد و ولایت در مجرد حفظ و حراست حقوق ممالک مسلمین با وجود ثبوت آنها علی الاطلاق «لا مقیداً بما هو مقتضی نظر الولی»<sup>۲۰</sup> زیاده بر این اقتضا ندارد چنانچه در صدر

الملاک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم) و کسی را حق رد و قبول و نفی و اثباتی در مقابل او نباشد، بلکه فقط امین حقوق مسلمین و نگهبان آنهاست که پشتیبانی و دیده بان او جمیع حقوق اهل اسلام و معاهدین اسلام از هر گونه تعدی و تجاوز مصون و محروس بماند و هر یک از آنها که بایست به توسط او تحصیل و احراز شود تحصیل نموده در موقع خود به اهلش برساند.

و ولایت در مجردی که بانی حقوق و ایصالش<sup>۱۷</sup> به اهالی زیاده بر این اقتضا ندارد که در مقام عمل و موقع اجرا، ولی و صاحب اختیار باشد که پس از احراز حقوق و تمیز مضار از منافع اجرائات آنها در مجاری و اعمالاتی که متعلق است به هر یک از آنها حق او باشد و سایر مردم در این مقام بایست به امر و نهی او رفتار کنند. نه این که در مقام تعیین حقوق و تمیز دادن حق از غیر حق و اثبات و لاثبات آنها نیز، ولی و صاحب اختیار شود.

چرا که نفی و اثبات در مقام تعیین اگر که متعلق است به حقوق کبرویه و مقصود تعیین آنهاست. پس این مطلب مورد ولایت نیست، بلکه موقع فتواست که مجتهد از کتاب و سنت تحصیل نموده و به طریق فتوا به مردم ابلاغ می کند و مردم او را تقلید می نمایند چنانچه واضح است.

و اگر که اثبات و لاثبات متعلق به کبری نیست بلکه به صغرای حقوق متعلق است پس از تعیین کبری نمودن و مقصود تمیز دادن شخصیات مصالح نوعیه مسلمین است از مفاسد و مضار از منافع و معلوم داشتن طرفی که وسیله شود برای حفظ حقوق عامه تا آن که پس از تعیین در موقع اجرا گذارده شود.

پس بایست که به نظر نوع عقلای ذوی الحقوق موکول باشد و نفی و اثبات آنها در این مقام مناط اعتبار شود حتی آن که اگر که حاکم شرعی که به حسب فرض متصدی امور سلطنتی است خود و حواشی آن چنانچه باید از عهده این عمل بر نیایند و به این واسطه حقوق ممالک اسلامیّه در مقام ضیاع واقع شود پس بر نوع عقلای مسلمین لازم است که به این مطلب اقدام کنند و انظار خود را در این مقام ارسال نمایند و لو که آن حاکم شرعی که متصدی سلطنت است چون که نظر خود و اجزای او در این باب کافی می دانند رضی به این امر نباشد.

این مقام مناط است خبرویت در سیاسیات و عارف بودن به آنهاست به شرط این که ذی غرض و خائن نباشد که به اغراض فاسده مفسده را جای مصلحت به خرج بیاورد.

پس از آن که این دو صفت را دارا باشد قابلیت امین بودن از جانب ملت را خواهد داشت و قول او در تمیز دادن مصلحت مملکت اسلامیة از مضرت آن مناط<sup>۲۱</sup> اعتبار خواهد شد و هر گاه مابین کسانی که به این دو صفت آراسته اند در تعیین مصادیق این امر اختلاف واقع شد پس البته معلوم است که بایست طرف اقوی را که احتمال حقیقت و اصابه<sup>۲۲</sup> واقع در آن قوی تر است مقدم داشت. چنانچه در جمیع طرق واقعیه این مطلب مسلم است که در مقام تعارض اقوی الطریقین<sup>۲۳</sup> را اختیار می کنند و پرواضح است که بودن اکثر اهل خبره در یک طرف باعث قوت و اقریبیت آن طرف به صواب و [ابعدیعت]<sup>۲۴</sup> آن از خطا خواهد بود و از اینجاست که حضرت باقر العلوم صلوات الله و سلامه علیه در مقام تعارض روایات می فرمایند خذما اشتهر بین اصحابك ودع الشاذالنادر.<sup>۲۵</sup>

و اما این که گفتی که در مباهات التزام به یک طرف تشریح و حرام است. اولاً در صورتی این مطلب تشریح خواهد بود که به عنوان دینی بوده باشد که آن طرف را که ملتزم شده دین خود قرار بدهد والا اگر که به اغراض و دواعی<sup>۲۶</sup> دیگر التزام به یک طرف کند مثل این که در عمرش هرگز قلبان نمی کشید یا [چای]<sup>۲۷</sup> نمی خورد پس بدعت و تشریح نخواهد بود چنانچه واضح است.

ثانیاً آن که هر گاه عقلای امت و امنای ملت صلاح مملکت اسلامیة را در ترك فعلی دانستند که نوع اهل مملکت بر آن اتفاق کنند مثل این که فلان تجارت تا چندی متروک باشد یا فلان مجلس وطنی به فلان نحو معمول گردد و رأی اغلب از آنها که در مقام تعارض بایست ترجیح داده شود بر این مطلب مستقر شد. پس البته نوع اهل مملکت که دوره مشروطیت ذمه دار مصالح مسلمین و انتظامات مملکت اسلامیة می باشند بایست از متابعت آن سر نییچند چرا که مخالفت آن در حقیقت اقدام در اخلال کردن به مصالح اسلامیة خواهد بود و این که گفتی که این گونه التزامات در دستورات دولتی بود لکن همه مردم آن را از احکام دین خارج

اول بین المسلمین همین و تیره معمول و جاری بوده. و پس از این بیان گفته می شود که پس آن که نظارت عقلای امت در مصالح ملت در صورتی که شخص مجری ولایت شرعی داشته باشد ساقط نباشد. پس در صورتی که شخص مجری ولی شرعی نباشد چنانچه در این دوره است و محل گفت و گوی ماست البته ثابت خواهد بود و ساقط نخواهد شد و در صورت تمکن و قدرت بر آنها لازم است که نظارت خود را اعمال نموده جلوگیری از اطلاق خیالات شخص مجری به حسب آنچه مصالح اسلامیة اقتضا کند بنماید.

مغالطه سیم - می گوید که در قانون اساسی اکثریت آرای و کلا را مناط اعتبار قرار داده که هر چیزی را که رأی اکثر وجود یا عدمش را اقتضا کند بایست قانونی شود و بر هر کس متابعت آن لازم باشد و این منافی با مذهب ماست. اما اولاً به جهت آن که در مذهب شیعه رأی جهال و عوام را اصلاً اعتباری نباشد تا به اکثریت آنها چه رسد.

و ثانیاً حکم نمودن به التزام به فعل مباح یا ترك آن حرام و بدعت است. چرا که امر مباح در شرع مقدس جایز الفعل و التترك است و تعیین یک طرف تشریح و حرام است و عناوین عرضیه که باعث شود که مباح بالاصل حرام یا واجب بالعرض شود. چون اطاعت والدین و امثال آن در فقه محصور و مذکور است و اکثریت آرای بقال و بزاز از آنها نباشد که به یک طرف که حکم کردند اطاعت آنها واجب باشد بلی در دستورات دولتی از این نمره التزامات بوده و هست لکن پیش همه کس مسلم بوده و هست که آن را از دین و احکام دینی خارج می دانستند و لکن التزام به این قوانین را که در قانون اساسی به اکثریت آرای معین شده همه مردم را واجب و ترك آن را از ارتداد بدتر می دانند.

جواب - دانستی که انعقاد مجلس شورای ملی به جهت تمیز دادن مصالح ملکیه است از مضار آنها و پر واضح است که تعیین این گونه امور منوط است به نظر اهل خبره و کسانی که در امور سیاسیة و مصالح و مفساد عامه مملکتی با خبره و بصیرتند چه این که با احکام شرعیة عالم باشد یا جاهل و چه آن که شغل آنها بقالی باشد. مثلاً یا بزازی یا کسب دیگر چرا که آنچه که در

من با آنها برادر و برابرم و حال آن که بایست ذمی در بلاد اسلام خوار و زبون و در مابین مسلمین پست و ذلیل باشد.

**جواب -** یهودی و نصارا و مجوس هر گاه که در تحت معاهده اسلام داخل شدند و شروطی که در کتب فقیه مذکور است مابین آنها مقرر شد در این صورت در تحت حمایت اسلام داخل و مسلمین ذمه دار حفظ مال و ناموس و نفوس آنها خواهند بود و در استعمار<sup>۳۱</sup> ملکی و فواید تجارت و زراعت و سایر منابع ثروت به نحوی که مخالف با شروط ذمه نباشد مختار و آزادند و کسی را حق تعدی و تجاوز بر آنها در هیچ یک از جهات مذکوره نخواهد بود چنانچه در شریعت حقه اسلامیة مسلم و معلوم است.

ولکن در شریعت باطله استبدادیه بایست که برخلاف قانون اسلامی در تحت فشار ظلم رجال استبداد اسیر و دستگیر باشند و هر گونه تحکم و بی حسابی که از هر شخص با قوتی بر آنها تحمیل می شود در کمال ذلت و مسکنت متحمل شوند چنانچه قبل از آن که دول خارجه در مقام حمایت آنها برآیند در مملکت ایران جاری و معمول بود.

و در این دوره مشروطیت بنا شده که در این باب به قوانین اولیه اسلامیة رجوع شود و چنانچه مسلمین از قید رقیبت استبداد و فعال مایشاء بودن رجال استبداد در اموال و اعراض و نفوس آنها خلاص و آزادند. به همین طریق اهل ذمه هم که داخل معاهدین اسلام و خلفای مسلمین به شمار آیند از قید این رقیبت یله و رها شوند و در تحصیل فواید وطنیه و استعمارات ملکیه به نحوی که منافی با شرایط ذمه نباشد با مسلمین مساوی و هم عنان باشند.

«فلهم مال للمسلمین و علیهم ما علیهم»<sup>۳۲</sup> چنانچه در مبدأ اسلام جاری و معمول بود و این است مراد از تسویه و برابری که در این مقام گفته می شود.

نه این که مراد این باشد که امتیازات اسلامیة القاشود و شرافت مذهب اسلام که «یعلو ولا یعلی علیه»<sup>۳۳</sup> است مرتفع گردد و با مذهب یهود و غیره ردیف و هم عنان شود و قرآن کریم که «لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه»<sup>۳۴</sup> با تورات منسوخ نعوذ بالله برابر باشد و چنانچه

می دانستند ولی مخالفت این قوانین را از ارتداد بدتر می دانند. پس جهتش آن که التزامات و الزامات دوره استبداد نوعاً از روی خودخواهی و شهوت رانی رجال خودبین شهوت پرست بود و نه از روی صلاح بینی انتظام مملکت و دلسوزی در حق نوع این بود که نوع مردم در غیر مقام خوف ملتزم به او نبودند و آن الزامات را از شئون تعدی و ظلم حکام می دانستند و لکن در این دوره مشروطیت گذشته از این که این الزامات از روی بی غرضی و صلاح بینی در حق نوع اهل مملکت است و نتیجه آن عاید به نوع مسلمین است. خود ملت چون که ناظر است در مصالح اسلامیة و نگهبان خائنین و ذمه دار انتظام مملکت است. لذا اگر که کسی در مقام خیانت باشد و صلاح مملکت را پشت گوش بیندازد همه مسلمین به هیئت اتحادیه در مقام منع او خواهند بود. مثل کسی که به کمال اهتمام در مقام دفع مفسده از خانه خود باشد چرا که مملکت خانه نوع است و خرابی خانه نوع خرابی خانه اشخاص خواهد بود.

و این مطلب در حقیقت از شئون امر به معروف و نهی از منکر و از مصادیق اوست.

چرا که حقیقت نهی از منکر و امر به معروف که در شریعت متفقه اسلامیة علی صارعها الاف الثناء و التحبیه مقرر گشته به این راجع است که مصالح دینی و نیز هر مصلحت دنیوی که موجب رفاهیت نوع و باعث انتظام امور نوع مسلمین و مقدمه صلاح دینی آنها باشد بایست در تحت نظارت جمهور مردم واقع شود و همه آنها ذمه دار حفظ او بوده و بر یکدیگر ناظر و نگهبان باشند که اگر هر یک از آنها نسبت به یکی از آن امور در مقام خیانت برآید نوع مردم ردع و منع او را فریضه ذمه خود شمارند. چنانچه در صدر اسلام معمول و جاری شد و اگر که بدان و تیره<sup>۲۸</sup> مانده بود و اهوی<sup>۲۹</sup> استبدادیه نوع اقویا و شهوت پرستان این فریضه حتمیه را که بقای او در مابین مردم ملک بقای قوت و شوکت اسلام است مضمحل و نابود نکرده بود به اندک زمانی دین حنیف اسلام تمام سطح کره را محیط می شد. «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما به انفسهم»<sup>۳۰</sup>

مغالطه چهارم - می گوید ای بی شرف، اسلام تو را بر اهل ذمه و کفار شرف و برتری داده و تو خودت می گویی



جایز است برای مظلوم که تعدیات آن ظالم را اظهار دارد و آن را وسیله رفع ظلم او قرار دهد.

و نیز هر گاه کسی در خلوت معصیتی کند و چنانچه سر او را افشا نمایند و آن عمل را ما بین مردم نشر دهند آن شخص عاصی از خوف افتضاح آن عمل را ترك کند در این صورت اجهار<sup>۳۷</sup> و اعلان آن به اندازه ای که موجب ترك آن عمل شود جایز، بلکه بسا هست که واجب و از مصادیق واجبه رفع منکر باشد. بنابراین هر گاه کسی در مقام خیانت به نوع باشد یا شخصی را به آتش ظلم خود بسوزاند بایست خیانت او به نوعی بر ملا شود که دیگری پیرامون آن عمل نگردد و برای دستمالی قیصریه را آتش نزنند.

و همچنین ظلم شخصی او بر نوع مردم معلوم شد تا آن که آن مسلمان از چنگال آن ظالم نامسلمان خلاصی یابد و لکن مشروط به این که اغراض فاسده در این مقامات القا نشود و این جور مطالب را وسیله دشمنی کردن و افساد مابین مردم نمودن قرار ندهند و قضیه ضرورات تنقذر بقدرها را در هر حال ملحوظ دارند.

ولكن هذا اخر ما اتيت به تنبيهها لامة و ايقاضاً للمله و دفعاً للمعاذير و دحضاً للباطيل فخذها اليك فانها (اللألى المربوطه فى وجوب المشروطه)<sup>۳۸</sup> و قد جبرت بقلم العبد الذليل محمد اسماعيل الغروى المحلاتى فى الوادى المقدس فى البقعه المباركه من جانب الطور الايمن و الحمد لله على الفتح والختم والسلام على الفاتح والخاتم و رحمه الله و بر كاته.

### یادداشتها:

۱. ظاهراً باید ارش و خدش باشد، یعنی دیه خراش یا زخم کوچک
۲. بیضه اسلام: قدرت، شکوه، عظمت و اقتدار اسلام (این يك اصطلاح است)
۳. هدم: انهدام، تخریب، ویرانی
۴. احکام کبرویه: احکام کلی و اصلی
۵. صغریات: جزئیات، امور جزئی و احکام فرعی، فروع
۶. اصل، عداست
۷. شورا: ۳۸، آن نعمتی که در پیشگاه خداوند رحمان برای زندگی آخرت منظور شده است بهتر و پایدارتر از نعمت دنیا است

فرق مسلمین که در فروع اسلامیه مختلفند به واسطه اشترك در اصول اسلام در احکام مطلقه اسلامیه شريك و هم عنانند کفار هم به همین و تیره با آنها سهیم و ردیف باشند و غیره و غیره حاشا هم حاشا چنانچه بر هر منصف واضح و معلوم است.

مغالطه پنجم - می گوید که در قانون اساسی حکم به آزادی مطلق در قلم و در مطبوعات نموده و چیزی را از آن استثنا نکرده مگر کتب ضلال و مواد مضره را و حال آن که در شریعت مطهره محرّمات دیگری که بایست قلم و مطبوعات نسبت به آنها آزاد نباشند بسیار است چون غیبت کردن و تهمت زدن و دروغ گفتن و تخویف<sup>۳۵</sup> و توعید<sup>۳۶</sup> کسی را به غیر حق نمودن و سخریه و استهزا کردن و امثال اینها و حال آن که اینها را استثنا نکرده پس در حقیقت حکم به آزادی قلم و مطبوعات حکم به آزادی در غیبت و تهمت و دروغ و غیره نموده و مردم را در ارتکاب محرّمات مذکوره اذن داده.

جواب - در جای دیگر از قانون اساسی مذکور است که شرف مردم بایست محفوظ باشد و کسی را در این باب بر کسی حق تعدی و تجاوز نیست. چنانچه در شریعت مطهره مقرر شده و عقل همه عقلای عالم بر آن متفقند و پر واضح است که این ماده قانونی منع از محرّمات مذکوره را شامل خواهد بود.

و بر هر کس معلوم است که در آن ماده قانونی که حکم به آزادی قلم و مطبوعات می شود مراد از آن آزادی مردم است. در غیر آن چیزی که در قانون دیگر تصریح به منع از آن شده چنانچه واضح است و این که در مقام استثنا مخصوص کتب ضلال اکتفا کرده نه از جهت آن است که منع مختص به او باشد و در محرّمات مذکوره مرد مأدون باشند بلکه به جهت آن است که منع از نشر کتب ضلال در سایر مواد قانون چون که داخل نیست لهذا منع از آن را در این مقام تصریح کرد به خلاف محرّمات مذکوره که در مواد دیگر ممنوع اند این حاجت به ذکر ندارد.

ولکن از این مطلب بایست غفلت نشود که یکی از مواردی که در شریعت اسلامیه غیبت کردن جایز است مورد تظلم است. که هر گاه کسی به دیگری ظلم کند

۲۳. اقوی الطریقین: محکم ترین و قوی ترین از دو طریق
۲۴. اصل، ابدعیت، ولی به قرینه عبارت، باید ابدعیت باشد. ابعاد: دورتر، فاصله دارتر
۲۵. آنچه را بین اصحاب تو اشتها دارد اخذ کنی و کمیاب نادر را به کنار افکن
۲۶. دواعی: جمع داعیه، انگیزه‌ها
۲۷. اصل، چاهی است
۲۸. وتیره: طریقه، راه و روش
۲۹. اهوویه: جمع هوی، میل، آرزو
۳۰. رعد: ۱۱، خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی‌دهد، تا آن که آنچه را در نفس‌های ایشان است، تغییر دهند
۳۱. استعمار: سازندگی و آبادانی
۳۲. پس برای ایشان [اهل ذمه] است، آنچه برای مسلمین وجود دارد و بر آنها همان است که بر مسلمان‌هاست.
۳۳. اسلام برتر است و چیزی بر او برتری نمی‌جوید.
۳۴. فصلت: ۴۲، باطل آن را از پیش روی و پشت سر نیاید.
۳۵. تخویف: ترساندن
۳۶. توعید: وعده به کسی دادن
۳۷. اجهار: آشکار کردن
۳۸. این آخرین چیزی است که برای آگاهی امت و بیدار کردن ملت و دفع جهت‌ها و رد کردن و باطل ساختن، اباطیل، آوردن. پس آن را بگیر که آن مرواریدهای بسته شده به هم در وجوب مشروطه است.
- و تنها در اختیار کسانی قرار خواهد گرفت که ایمان آورده‌اند و بر پروردگار خود توکل می‌نمایند. آن کسانی که از زورگویی‌های بزرگ و گناهان رسواپرهیز می‌کنند و چون بر کسی خشم آورند، از کيفر او می‌گذرند. آن کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت می‌کنند و نماز برپا می‌دارند و کارهای اجتماعی آنها به صورت شورای اجرامی شود و از همه روزی خود را در راه خدا بر مستمندان اتفاق می‌کنند.
۸. اندراس: ناپدید شدن و از میان رفتن
۹. انطماس: ناپدید شدن و پوشیده شدن
۱۰. به امر کردن و برتری جستن از جانب خود
۱۱. منسیا: فراموش شده، از یادرفته، قسمتی از آیه سوره مریم
۱۲. منسی: فراموش شده
۱۳. چیز قابل ذکر نبود، قسمتی از آیه نخست سوره دهر
۱۴. فریضه ذمه: واجبی که بر گردن است
۱۵. انشراح: باز شدن
۱۶. معد: آماده کننده
۱۷. ایصال: رساندن
۱۸. اطلاق: به مطلق بودن آن
۱۹. نکیر: انکار. ممن غیر نکیر: غیر قابل انکار
۲۰. مقید به آنچه که نظر ولی اقتضا کند
۲۱. مناط: دلیل
۲۲. اصابه: حق به جانب بودن، به هدف زدن، نایل شدن